آشنایی با کتاب

تنبیه النائمین

بسم الله الرحمن الرحیم

آشنایی با کتاب تنبیه النائمین

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آشنایی با کتاب تنبیه النائمین

مشخصات کتاب

بر گرفته از: سایت بهائی پژوهی

جایگاه عزیه نزد عبدالبهاء

عزیه خانم، خواهر بهاءالله است. شهرت او نزد بهائیان به خاطر نامه ی مفصلی است که عبدالبهاء – پسر بهاءالله – به او به عنوان "عمه " نوشته است که در میان آنها به" لوح عمه" مشهور است.. این لوح در کتاب مکاتیب، جلد دوم صفحات۱۸۶–۱۷۰ در مجموعه ی نامه های عبدالبهاء آورده شده است. نامه های دیگری نیز به او نوشته شده است که در مکاتیب موجوداست.. عبدالبها در آن نامه ها عمه ی خود را بسیار تجلیل نموده و با اوصافی چون" حنون" و" مهربان "و" مکرمه "وعزیزه "و "فطنه (" به معنی زیرک و باهوش) او را مورد خطاب قرار داده است. برای نمونه یکی از این عبارات مدح را ذکر می کنیم تا جایگاه علمی و عقل و درایت و ادراک و هوش او در نگاه عبدالبها مشخص گردد": ای عمه ی فطنه، قسم به مطاف ملاـ اعلی که در فطانت و ادراک و عقل و هوش، تو بر دیگران – که مدعی قطبیت جهان رحمن هستند – امتیاز و رجحان داری... "عبدالبها در این لوح او را به پذیرش مظهریت بهاءالله دعوت می نماید (زیرا او بابی خالص بوده که مثل سایر بابیان به نص صریح باب، از برادر دیگرش میرزا یحیی صبح ازل تبعیت می نموده است). عزیه خانم رساله ی مفصلی در جواب برادر زاده می نویسد و نامش را" تنبیه النائمین" می گذارد تا به اصطلاح خوابیدگان (یعنی متمردین از ازل) را با این مطالب، بیدار وهشیار نماید. متن عالمانه و ادبیات قوی رساله نشان از آن دارد که تعاریف عبدالبها از عمه اش بیجا نبوده و حقیقتاً او فطن و باهوش و عالمه بوده است و انشاء خوب او میراث پدری است که منشی دربار بوده و این میراث را به همه ی فرزندانش داده و در آموزش ادبیات مطابق رسومات چیزی را از فرزندان دریغ نکرده و در این راه جدیت فراوان نموده است. از آنجا که این رساله حاوی اطلاعات تاریخی منحصر به فرد در مورد بابیه و ازلیه و بهائیه است و وقایع دوران حضور بابیان را در عراق بطور مستند ذکر نموده و بعضی مطالب خصوصی را که هیچکس جز او شاهد نبوده بیان کرده به مصداق" اهل البیت ادری بما فی البیت " بهترین منبع برای پژوهشگران و بهایی پژوهان محسوب می شود، ما مطالب آن را در چند قسمت بررسی وتحلیل می نمائیم. امید است این گام شروع تحقیقات دیگری توسط دیگران در این کتاب گردد. خوشبختانه متن این کتاب نیز در فضای مجازی اینترنت موجود است که به طرز زیبائی توسط مومنین بابی باز چاپ شده است. چاپ های قبلی آن نیز موجود است که استنادات ما بیشتر بر اساس آن چاپ های قدیمی است که سعی خواهیم کرد صفحات آن دو را تطبیق دهیم.

ناقدی بصیر و مطلعی خبیر

عزیه خانم مشهور به عزه الحاجیه دختر میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ از بانوان مشهور بابی است که در همان اوایل به این آئین گرویده و تا آخر عمر (هشتاد و چند سالگی)بر آن مومن مانده بر اطاعت برادرش صبح ازل (رهبر بابیان) پایدار و بسیار مورد توجه بوده است و هنگامی که قره العین در خانه محمود خان کلانتر در تهران محبوس بوده با او ارتباط و مکاتبه داشته است. او تا آخر عمر شوهر اختیار نکرده و همواره از بعضی بستگان و برادر زادگان سرپرستی می نموده و بواسطه مراتب دانش و فضیلت و تقوی و انقطاع مورد احترام همه بوده مراتب دانش او از رساله تنبیه النائمین کاملا مشهود است. او در ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۲ از دنیا

رفته در امامزاده معصوم تهران مدفون و صبح ازل دو لوح در تجلیل از او نوشته و ثبات قدم و اعراض از باطلش را ستوده است. احاطه عزیه خانم به همه ی وقایع و رویدادهای سالهای اولیه ی امر، موضوعی مسلم است. خود او در ابتدای رساله خطاب به عبدالبها می نویسد(صفحه ۴ "):لهذا به نحو اقتصار وبر وجه اختصار هر یک از مطالب را جوابی نگاشته ارسال داشتم تا بدانید که از بدو این امر الی کنون با همگان همراه و از سرایر و ضمایر هر یک خبیر و آگاه بوده ام. خدمت بزرگان این سلسله علیه رسیده مطالب مکنونه و مآرب مخزونه از آنها شنیده و فهمیده ام که الی کنون اغلب از آن مطالب به منصه ظهور رسیده و خواهد رسید. اگر از دیگر کسان قضایای دیگر ببینم و یا بشنوم چون روایت پیش درایت و یا اجتهاد مقابل نص صریح است. "او تصریحاً بیان می دارد که از ابتدای رویدادهای مهم امر بابیه در جریان همه ی امور بوده و با تمام بزرگان این سلسله که دو تن از فعالان آن برادران او بودند در ارتباط بوده و تمام مسائل سری را مطلع بوده و به تعبیر خودش" مطالب مکنونه و مآرب مخزونه "را از آنها شنیده و وقوع آنها را هم دیده و به نصوص صریح دسترسی داشته وهمچون کسانی نیست که روایت کنند بدون درایت و اجتهاد نمایند در جایی که نیاز به اجتهاد نیست و نص صریح موضوع را روشن نموده است. علت لب به سخن گشودن خود را هم مطالب عبدالبها در نامه اش به او دانسته تا پرده از نقاب حقایق بگشاید. خود او میگوید":ولی چون کتمان حق نمودن موجب خذلان است و سبب غضب قادر منان فانما اثمه علی الذین یبدلونه ناچار باید آن مطالبی که در پرده ی خفا مانده کشف غطا نمایم و زنگ اوهام از آئینه ی خاطر پیر و برنا بزدایم تا هر بصیر چاه را از راه باز داند و هر ضریری خود را بصیر نخواند زیرا که گفته اند اهل البیت ادری بما فی البیت(". صفحه ۵) و برای آنکه به شهرت طلبی و هوا پرستی متهمش نگردانند پیشاپیش می گوید ":خدای دانا را شاکرم و قادر توانا را ذاکر که در تمام مدت عمر به هواهای نفسانی نیفتاده و در سر، هواجس شیطانی ننهاده و در عین عبودیت و بندگی آزاد بوده ام و گوی بی هوسی از همگان ربوده، می دانم عیب و منقصت همگان از پیر و جوان را باز بهیچوجه لب به سخن نگشوده ومهر خاموشی بر زبان نهاده ام(". صفحه ۴۴) اینک وارد مباحث مطروحه در تنبیه النائمین خواهیم شد.

تحصیلات بهاء الله

گزارش عزیه خانم از سواد آموزی و سیر تحصیلات برادرش میرزا حسینعلی در خانه و بیرون خانه، با توجه به تفاوت سنی بسیار کم آن دو و محشور بودن دائمی با یکدیگر در خانه، و بعد ها در سیر حرکت به بغداد و همراهی در کیش و آئین تا قبل از جدائی، گزارشی مستند و قابل قبول است. او درس آموزی در خانه و اشتغال به درس و اهتمام به مشق و فراگیری عربیت و ادبیت و مطالب حکمت و عرفان و تحصیل دائمی مطالب در اثر معاشرت با حکما و عرفا و درویشان را اینگونه بیان می کند و خطاب به عبدالبها چنین می گوید":جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که به حد بلوغ رسید بواسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب، اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشته آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی گذاشتند. پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت، به علم و حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که به فواید این دو نائل آیند چنانکه اغلب روز و شب ایشان به معاشرت حکمای ذی شان و مجالست عرفا و درویشان مشغول بود وقتی که صور اسرافیل ظهور دمیده شد ایشان مردی بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفا و حکما را دیده و اغلب علائم آثار ظهور را شنیده و فهمیده("... صفحه ۵) لذا از نظر او، بهاءالله علاوه بر دانش های مقدماتی مر سوم آن زمان (مثل ادبیات فارسی وعربی)، اغلب کتابها و آثار حکما و عرفای بزرگ را مطالعه نموده و با اصطلاحات آنها آشنا شده و تمام روز و شبش به معاشرت با عرفا و حکما و شعرا و درویشان می گذشته است. همین مضمون را در صفحات ۲۱ و ۲۳ هم آورده و بر آن تاکید می کند ":کسی که از بدایت عمر از صرف و نحو و معانی و بیان، آگاه و از دواوین شعراء عرب و عجم با اطلاع از کتب تواریخ و سیر باشد و از مطالب حکما و عرفا مستحضر، شب و روز با عرفا و دراویش محشور و در نظم و نثر نویسی معروف و مشهور "... و در جایی دیگر (صفحه ۲۰) تعجب خود را از چنین درس آموخته ای بیان می دارد":

خیلی تعجب دارم که شخصی مدت شصت هفتاد سال تجربه ها کند و اطلاعات حاصل نماید و همیشه عمرش صرف مصاحبت عرفا و حکما و دراویش باشد، ادعایی کند که"... او در مورد ایام اقامت در بغداد هم این چنین گزارش می کند":پس از خلاصی از حبس، به جانب بغداد روانه شدند چندی در آن سرزمین اقامت نموده و اغلب ایام را به مصاحبت احباب و معاشرت اصحاب و مطالعه بیان و مجالست اهل ایقان به سر برده گویا از کلمات حضرت نقطه (باب) به غلط چنین فهمیدند که معادی و حشری و ثوابی و عقابی و سزائی و جزائی غیر از این عالم نیست ("... صفحه ۷) نکته دیگری که عزیه خانم گزارش می کند و پرده از روی یک راز تاریخی بر می دارد تمرین کردن نگارش بر اساس تقلید از نوشته های باب است. او به تفصیل شرح می دهد که چگونه بهاءالله دستور می دهد همه نوشته های باب را از هر کجا که بوده توسط فرزندش محمد علی و همسرش (مادر محمد علی) نزد او آورند و آنها چنین می کنند و به سفر می روند و آثار باب را از گوشه و کنار در بقچه کرده و نزد او می آورند و کسی علت آن را نمی فهمد اما از چشم نقاد وزیرک عزیه خانم دور نمی ماند و راز برملا می شود": لیکن مردمان با ذکاوت و نفاد و نفوس با فطانت وقاد البته می دانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است: اولا مداومت و ممارست به آن آیات مبارکات تامل که برایش حاصل شود که در وقت ادعا بهمان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسد(!) ثانیا"... گزارش های دیگری نیز در این کتاب در همین موضوع هست که به همین مقدار بسنده میکنیم. این گزارش ها برای پژوهشگران از آن جهت اهمیت می یابد که دانسته شود بهائیان میرزا حسینعلی بهاءالله را، امی و درس ناخوانده می دانند و بر این مطلب هم در کتابها شان پافشاری می نمایند... !

مباشرت بهاء الله در ترور شاه

در وقایع سالیان نخستین پیدایش بابیه غیر از بلوا و آشوب و جنگ در چند نقطه ی کشور توسط بابیان، اقدام برای ترور شاه نیز در کارنامه ی آنان آمده است. در شوال ۱۲۶۸ سوء قصد بابیان به جان ناصر الدین شاه با تیر اندازی دو تن از آنان پیش آمد ولی ناکام ماند و به دنبال آن دستگیری عوامل این سوء قصد توسط حکومت مرکزی با جدیت پیگیری شد و تحقیقات حکومتی بر اساس قرائن و شواهد نشان داد که میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) در طراحی و انجام این سوء قصد نقش محوری داشته لذا برای دستگیری او اقدام شد. اگر چه میرزا و منابع بهائی منکر شدند ولی قرائن بسیار موید این نقش بوده و منابع بابی از جمله عزیه خانم نوری خواهر میرزا در "تنبیه النائمین " این نسبت را تایید کرده اند. عزیه خانم به تفصیل چگونگی برنامه ریزی و انجام این سوءقصد را با ذکر مباشران و کارگزارانش بیان نموده و از ایده این ترور توسط برادر به خیال رسیدن به حکومت - و بعد انتخاب مجری و سپس در اختیار گذاشتن لوازم برای مجری پرده بر می دارد:میرزا ابتدا کریم خان مافی از بابیان مشهور را انتخاب نموده، پنجاه تومان نقد و اسب و شمشیر به همراه پیشد و خود در اختیار او گذاشته مامور انجام این کار می نماید و ظاهراً وعده ی صدارت و سپهسالاری هم به او میدهد... اما او پول و اسب را گرفته و به اسلامبول می گریزد! سپس میرزا، جوان بابی پر شوری به نام محمد صادق تبریزی را به این کار می گمارد و به قول عزیه به قربانگاه می فرستد. پس از عدم توفیق میرزا در نقشه ی ترور حدود هشتاد تن از بابیه کشته و کثیری بی خانمان و فراری می گردند و بعد هم جناب بها منکر اصل کار توسط خود می شود. عزیه در نتیجه گیری از این موضوع خطاب به عبدالبها می گوید": این اول بذر نفاق و فتنه بود که جناب ابوی کاشتند و پس از اشتعال نائره فساد، حاشا کرده به گردن دیگران گذاشتند ..."!اصفحات ۶ و ۷ کتاب تنبیه النائمین را ورق می زنیم ":بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه شیخ طبرسی همواره شبانه روز به معاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقات را مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل میکاشتند از همان وقت ایشان را سودای جهان گیری در دل و هوای گردون سریری در سر بود گمانش اگر به شاه ایران زیانی رساند زمانه او را بسریر سلطنت می نشاند غافل از اینکه رشته امور در دست قادری است که در آب خاصیت آذر دهد و بر سر شبانی تاج قیصر نهد یوسف را از قعر چاه بعز و جاه

رسانـد و بر سـریر سـلطنت و شاهی نشانـد. تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شـیءٍ قـدیر مـدتها این خیال خام را در تنور خاطر می پخت ولی به هیـچ وسـیله راه بمقصود نمیبرد هر قدر بعضـی از درست بینـان بـا کفـایت و مـآل انـدیشان با هوش و درایت که از این خیال خام آگاهی داشـتند ایشان را از مبادرت به این امر خطیر ممانعت می نمودند بجائی نمی رسیدند و فایده و ثمری نمی بخشـید تا اینکه بعد از چندی کریمخان مافی را که از زمره اصحاب و ثمره احباب بود خواستند و این مطلب را با او در میان آورده و او را تشویق بلیغ و تأکیدی أکید در انجام این مرام نموده پنجاه تومان نقـد و اسب و شمشـیر و پیشـدو خود را به خان مافی داده و او را برای انجام آن کار نافرجام مأمور نمودنـد و لابـداً در سـر وعده ی صدرات و سپهسالاری نیز به او داده و شاید در صورت قبول و تمکین ننمودن او را هم تهدید به قتل و هلاک کرده هر چه بوده آن شخص هم یـا از خوف جـان و یـا به طمع مال و منصب آن نقـدینه و اسب و شمشـیر را بر گرفته و خفیاً به جانب اسـلامبول عزیمت نموده پس از چنـد روزی معلوم شـد که آن پهلوان مـافی خود را از مصـاف معـاف داشـته و لوای هزیمت افراشـته است چون جناب میرزا دیدند به آن مقصودی که مایل بودند نایل نشدند خواسـتند در اجرای خیال خود تجدید وسایل نمایند محمد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود و صاحب صـدق و ایقان مـدتها در خـدمت جناب عظیم تربیت یافته بقـدر لمحه از دایره خـدمت سـر بر نتافته جـانی برای قربـانی در کف داشت و گوهر غلطـانی برای نثار راه دوست در صـدف هماره مکنون خاطرش این بود برای جانان جان نثار کنـد و در راه دوست آنچه دارد ایثار نمایـد بالجمله آن جوان با ایقان را بخدعه و فریب خاص خواسـته محفلی در اجرای خیال خود آراستند و او را در این مطلب تحریص و تحریض بلیغ نموده باین عنوان که حضرت ثمره ارواحنا فداه در اجرای این قضیه مایل و مقرنـد و در انجـام این مرام همراه و مصـر و حـال آنکه کـذب محض و افـترای صـرف بـوده است بلکه بعـد از اطلاع منع صـریح فرمودنـد و جناب میرزا نپذیرفتند بالجمله او نیز کمر جلادت بسـته و بریکران عزم نشسـته که گوی سـبقت از میدان همگنان ربايد و خود را مقبول حق و خلق نماید زیر همین قبه و این بارگاه بالجمله آن بیچاره صادق را بسوی قربانگاه فرستاد و شد آنچه شد که قلم از ذکر آن عاجز است اگر ندیده اید البته شـنیده اید که آن فتنه دهماء صـیلم بزرگ و آن غوغای عظمای ظلمای سترگ بر سر اهل بیـان چه آورد و چه سوزنـده آتش شـعله وری افروخت هر که منتسب به این اسم بـود از عـالی و دانی و وضـیع و شـریف و عـالم و جاهـل سراسـر همه سوخت بس بزرگوارانی که ناهی این فساد و ماحی این خصومت و عناد بودنـد به خاک مـذلت افتاده چه بسیار پیشوایانی که ادلاء دین و ارکان یقین بودنـد از عرض و جان و مال و عیال آنچه داشـتند در سـر این کار دادنـد چون جناب عظیم و جناب خال و میرزا قربانعلی و سـلیمان خان و سـلیمان قلی و امثال ذلک قریب هشتاد نفر بدرجه شهادت فایز شدند کما فی الحدیث کلهم یصـلحون للخلافهٔ زبـانه آتش و شـعله نیران این فتنه دهماء صـماء بکماء به تمام بلاد ایران رسـید چقـدرها نفوس طیبه بقتل و اموال کثیره به نهب و تاراج رفت و چه بسـیار خانه ها خراب شد این اول بذر نفاق و فتنه بود که جناب ابوی کاشـتند پس از اشتعال نائره فساد حاشا کرده و بگردن دیگران گذاشـتند بالجمله در آن تراکم افواج ظلم وعدوان بعضی از رؤسای سلاسل گرفتار اغلال و سلاسـل گردیدنـد و در آن تلاطم امواج دریای فتنه بی پایان چه بسـیاری سـرهای سـران بروی خاک، خاک خواری و ذلت افتاده و بسا پاهای لطیف ظریف خوبان از زحمت پیاده روی پر آبله گردیـده و چه اطفال خردسال در اسـیری ازقافله وامانـده و در بیابان بی آب و نان هلاک شدنـد از جمله اشخاصـی را که در این موقع برای حبس ابدی به انبار دولتی بردند یکی جناب ابوی بودند پس از چنـدی وقوف و مکث در محبس بـا جمعی از نفوس محترمه که در میـان طـائفه بر همه برتری و فزونی داشـته قـدم همت در میـدان شفاعت گذاشـته و باب ضـراعت گشوده برای خلاصـی ایشان اصـرار بی شـمار نمودنـد بالاخره از کثرت بـذل مال و تصدیع نساء و رجال میرزا آقا خان صـدر اعظم را به عجز و سـتوه درآورده حکم خلاصـی ایشان را گرفته به شـرطی که من بعـد از این حرکات و تحریکات غیر مرضی منهی و از مملکت ایران منفی باشد این بود که پس از خلاصی حبس به جانب بغداد روانه شدند ".

فرار دو ساله بهاء الله

از نقـاط عطف در زنـدگی میرزا حسینعلی پس از حضور در بغـداد، فرار یـا به قول عزیه خانم" هزیمت" دو ساله ی او به سـلیمانیه است. انگیزه ی او در این فرار مصون مانـدن از تعرض بابیـان بوده است زیرا بـا فـاش شـدن نقشه او برای کودتـا علیه برادرش ازل و اعتراض جـدی بزرگـان بابی و به ویژه خود ازل، دیگر نمی توانست در آنجا بمانـد و بیم قتل او توسط بابیان وفادار به ازل می رفت لـذا ناگزیر از هزیمت و فرار شـد. نقشه او جلب حمایت بابیان طبقه ی اول برای کنار زدن ازل و جا انـداختن ریاست خودش بود اما آنهـا به تعبیر عزیه طاقت اسـتماع اقاویـل و اباطیل او را نداشـتند و موضوع را با خود ازل در میان گذاشـتند. وقتی ازل از این خیانت آگاه شـد میرزا را خواست و زبان به توبیخ و تغییر و ملامت گشود و خیانت او را با خیانت سامری برابر کرد و گفت به همین زودی همچون سـامری خواستی خلق بیان را از راه به گمراهی کشانی؟ پس از این عتاب ها میرزا کاملاً احساس خطر کرد و بغـداد را برای خود امن ندید و تصـمیم گرفت ناشـناس به جائی بگریزد تا اوضاع آرام شود و خیانت او فراموش شود و بتواند دوباره بر گردد. این بـود که بطور ناشـناس و بـا لبـاس مبـدل و بـا عنوان جعلی درویش محمـد به کوههـای سـلیمانیه نزد دراویش آن دیـار گریخت. اما عبـارات عزیه در این موضوع (صـفحه ۹"): بـالجمله در آن مـدت اقامت بغـداد بواسـطه ی آن سودائی که در سـر و خیالاتی که در خاطر داشت بعضـی عبارات که دال بر بغاوت و طغیان و مورث کشف رازهای پنهان بود از ایشان بروز نمود. چون بعضی از مومنین طبقه اول طـاقت اسـتماع اینگونه اقاویـل و اباطیل را نداشـتند انـدک انـدک آن عبارات را به سـمع مبارک حضـرت ازل رسانیدنـد. حضـرت بر ایشان متغیر و زبان توبیخ و تغیر و ملامت گشودند. فرمودند در این قلیل زمان، خلق بیان را خواستی از مبدا دور و قضـیه ی سـامری را به ظهور رسـانی؟ و ایشان را از اینگونه مقالات منع و طرد فرمودنـد. جناب ایشان نیز بواسـطه ی کشف مآرب باطنی و مطالب قلبی به جانب سلیمانیه و اطراف آنجا به اسم عزیمت، هزیمت فرمودند!! "

ریاست طلبی و نفاق بهاء الله

شرح وقایع دوران دو ساله ی فرار بهاءالله به سلیمانیه و مناطق اطراف آن، از زبان عزیه خانم (در صفحه ی ۱۰ تنبیه النائمین) شنیدنی است. تلخیص سـخنان او چنین است: منطقه ی کردنشـین سـلیمانیه، سـنی مذهب و درویش مسـلک و در اعتقاد خود بسـیار متعصب بودنـد. بهـاءالله پس از ورود به هوای ریـاست بر آنها به راحتی اعتقادات تشیع را زیر پا گذاشـته و در کمال کفر و نفاق با اهانت به مولی الموحدین و ائمه معصومین علیهم السـلام، خود را متعصب تر از آنها نشان داده شاید بر مسـند ریاست و فرماندهی آنها نشیند. اما خیال خام او برگ و باری نمی دهـد و مراشـد و اقطاب آن دیار همچون شـیخ طه و ابنای او و شـیخ براکه و شـیخ عبدالله و شـیخ رضا و شـیخ علی که هریک هزار ها مرید و فدوی جان نثار داشتند و سالها در آن سامان صاحب خانقاه و ریاست بودند جایی برای او نمی گذارنـد و آرزوی ریاست او به بار نمی نشیند و نقشه اش شـکست می خورد. ناگزیر برای گذران عمرو خروج از تنهایی به درس دراویش و عرفا حاضـر شده به تحصـیل علوم غریبه می پردازد. به گفته ی عزیه در این دو سال روزگار را به سـختی و مشقت می گذرانـد. کسـی که هوای سـلطنت در سـر داشت و با ترور شاه قصـد داشت سـلطان ایران باشد یا لا اقل جای باب نشـیند و رهبر بابیان باشد اینک آواره کوه و بیابان شده و اسیر غربت و ذلت گشـته است. سـرانجام طاقتش تمام شده و شـیشه ی مرامش به سنگ خورده از صـدمات روزگـار به تنـگ می آیـد و ناچـار می شود که عریضه ای به برادرش ازل بنویسـد و در کمال خاکساری و سـر شکسـتگی از رفتار خائنانه ی خود عـذر خواهی نموده به سـبک مناجات طلب عفو و بخشـش کنـد. به گزارش عزیه از این عریضـه اغلب بزرگان بابی نسـخه برداری نموده و نگه می دارند. بهاءالله در آخر آن عریضه با کمال ذلت از ازل می خواهد تا او را بخشیده دوباره به نزد خود بخوانـد تا بتوانـد کبوتر خانه ی او شود یا جزو مورچه ها و پشه های بیت او گردد(!!) و می گوید اسـتخوان هایم خرد و ارکانم منهـدم شـده تقاضای بخشـش دارم که تو بهترین بخشـنده ای. عزیه می گویـد او از راه انابه داخل شد و از گفته ها و

کرده های قبل بر حسب ظاهر نادم و تائب گردید و ازل هم او را بخشید و دستور مراجعت داد و بر کارهای نخستینش باز گرداند. آنگاه عزیه خطاب به عبدالبها این چنین نتیجه گیری می کند ": کسی که در کمال ذل و عجز و با نهایت خشوع و خشیت چنین عباراتی عرض نماید، سزاوار است که لوای غوایت افرازد و ساز مخالفت نوازد (یعنی دوباره خیانت کند و ازل را کنار بزند)؟! (ص ۱۰)

تغییر تاکتیک بهاء الله

میرزا حسینعلی بهاءالله، بعد از نوشتن توبه نامه به ازل (برادرش) و اظهار ندامت از توطئه های قبلی اش، دل ازل را بدست می آورد و با دستور او دوباره ی بر سر کارهای سابقش در عراق بر می گردد. اما به قول عزیه قلباً از خیانت سابق پشیمان نبوده بلکه تاکتیک خود را عوض نموده این بار با سیاست دیگری - یعنی با نقشه و به تدریج و طراحی حمله در موقع مناسب - با فراهم کردن مقدمات، همان اهداف را مجدانه دنبال می نماید. او در صفحه ی ۱۱ کتاب می گوید": بالجمله همین که ایشان بر سر کار نخستین شان آمدند و بر مسند ریاست مستقر و مستقل شدند باز آن مطالبی که مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت گیرد، به مرور و تدبیر انجام پذیرد. وقوع آن امر مهم را دیدند موکول است به فراهم آوردن بعضی مقدمات که تا آن مقدمات صورت نبندد، به مقصد خود نایل نخواهند شد ".

تاکتیک جدید بهاء الله

تلخیص صفحات ۱۱ و ۱۲ ۱-جلب و جذب بابیان و بیانیان به سوی خود با وعده و وعید ۲-قطع نمودن ارتباط یاران و دوستان ازل با ازل ۳-جلب قلوب بابیان طبقه ی اول با هدیه و تحفه و مطرح کردن ادعای خود با کنایه و استعاره ۴-انکار جدی ادعاها در مواقع احساس خطر و فاش شدن نقشه ها ۵-تدارک گروه ضربت و ترور و آدمکشی برای قلع و قمع مخالفان ۶-جمع آوری همه ی آثار و الواح و نامه های باب به منظور: الف: تمرین باصطلاح آیه نویسی از روی آنها ب: از دسترس خارج کردن آثار باب به عنوان میزان سنجش آثار خودش ج: جا انداختن آثار خودش به عنوان ادامه و استمرار حرکت باب و بیان د: از بین بردن نصوص جانشینی ازل یاد آور باید شد این بیانات از ناحیه ی کسی است که نزدیکترین فرد به بهاءالله بوده و در نوع رویدادها حاضر و ناظر و شاهد بوده است و دقیق ترین تحلیل ها را به دست داده است و به قول خودش جز حق گوئی داعی دیگری نداشته و هر دو برادر نسبتشان با او یکی بوده رهبری هر کدام برای او فرقی نمی کرده است.

بهاء الله، محور شرارت

عزیه خانم در ادامه ی جوابیه ی خویش به عبدالبها، به بیان وقایع و رویدادهای دوران بازگشت میرزا به بغداد می پردازد و بهاءالله را محور شرارت می نامد و به بیان شرحی از شرارت های او در قلع و قمع مخالفینش می پردازد و می گوید" با آن ادعای حسینی کردن، اشرار شمر کردار را به دور خود جمع کردند "و خود به عنوان محور شرارت، مشغول قتل و خونریزی شدند. تفصیل این مطلب را چنین می نویسد (صفحه ۱۱"): رابعاً جمع آوری جمعی از قلاش و اوباشهای ولایات ایران و جسته گریخته های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدمکشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن، اشرار شمر کردار را بدور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر از ایشان نفسی بر آمد قطع کردند، از هر سری که جز تولای ایشان صدائی بر آمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد، بریدند و از هر دلی که در او سوای محبت ایشان بود، شکافتند... "نتیجه ی این شرارت ها فرار بابیان رده اول

(که حاضر به پذیرش بهاءالله به عنوان جانشین باب نشده بودند) از بغداد و ایجاد رعب شدید در میان آنان و قتل و کشتار مخالفان بود. عزیه این تیم شرور را" جلادان خونخوار" نامیده و ادامه می دهد": اصحاب طبقه ی اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار بـه عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا ـ و نجف و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند. سید اسمعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند. آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند. سید احمد را به پیشدو کارش را ساختند. میرزا رضا خالوی سید محمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاهراه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را در روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی از مومنین و معتقدین را این حرکات، فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید بواسطه این اعمال زشت و خلافکاری ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل می خواندند و می خندیدند:

اگر حسینعلی، مظهر حسین علی است

هزار رحمت حق بر روان پاک یزید"!!

و می گفتند ما هر چه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم("!صفحه ۱۲) این چهره ای است که عزیه از برادرش در دوران بغداد ترسیم می نماید. دوران آغازین دیانت مدعی مهر و محبت و صلح و یگانگی و وحدت عالم انسانی!!

چاپلوسی و خاکساری بهاء الله نسبت به ازل

عزیه خانم خواهر بهاءالله در مورد وقایع پس از بازگشت بهاءالله از سلیمانیه به بغداد، اسراری را افشا می کند که به عنوان یک شاهد بی نظیر خانگی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. او با اطلاعات کامل از کلیه ی رویداد های مربوط به بابیه از آغاز تا آن زمان و با دیدی عمیق و فطن و روانشناسی ویژه از شخصیت برادران خصوصا بهاءالله وقایع را تحلیل می نماید. به نظر او بهاءالله پس از شکست سختی که در نوبت قبل (در تلاش برای کنار زدن ازل از جانشینی باب)خورده و منجر به فرار دو ساله اش به کوههای سلیمانیه شده بود این بار سیاست جدیدی را در پیش گرفته اینگونه طراحی نموده بود: از یکسو قلع و قمع مخالفان رهبری خود را در پیش گرفته و از سوی دیگر اداره ی خانه صبح ازل و دیدارهای او را تحت کنترل گرفته با ایزوله کردن او مانع تماسش با حامیانش گردیده با چاپلوسی و پاچه خواری خود را مهربان ترین و خاکسارترین نوکر بارگاه نشان داده راه رسیدن به هدف را هموار می نمود... مواردی را که عزیه فاش می کند در چند فراز نقل می نمائیم.

پاچه خواری در مورد بوی پیاز

داستان بوی پیاز، داستان قشنگی است. چاپلوسی و پاچه خواری او نسبت به ازل به اندازه ایست که حتی حاضر نیست غذای ازل بوی پیاز بدهد! غوغائی به راه می اندازد و ناظر آشپزخانه را با شدت و حدت مورد توبیخ قرار می دهد که چرا از غذای حضرت ازل بوی پیاز می آید. دستور می دهد آن غذا را کنار گذاشته دوباره غذا بپزند و خودش منتظر می شود تا غذای بعدی حاضر شود و آن را برای ازل می فرستد و در این صورت آرام می گیرد!! عبارات عزیه در این زمینه:

... "صحبت ما به طول انجامید وقت شام شد ایشان شام خواستند ما خواستیم برخیزیم منع کردند دوباره نشستیم که شام آوردند خورشی که با شام آوردند سبزی قورمه بود همین که ایشان بخورش دست بردند و قدری خوردند به یک دفعه با کمال تغییر سر بر آورده با آنکه نظارت داشت متغیر شدند و سخت گفتند که این بوی پیاز چیست مگر شماها منع شدید حضرت را نشنیده اید.

ناظر عرض کرد

به سر شما که در این خورش پیاز ندارد شاید آن کاردی که با آن سبزی خرد کرده اند رایحه پیازی داده است: فرمودند: در خانه ای که حضرت تشریف دارند چرا باید پیاز در آن خانه وارد شود اگر تاکنون برای حضرت شام نبرده اید نبرید که اگر رایحه ی پیاز به شامه ی حضرت برسد یقیناً شام میل نخواهند کرد

شام نخوردند تا تدارک خورش برای حضرت کردند آن وقت شام خوردیم که تا این درجه مراعات حال حضرت را به حسب ظاهر می نمودند. (ص۱۳)

به راستی به این بازیگری و نقش آفرینی بهاءالله باید آفرین گفت که فوج فوج از بابیان طرفدار برادرش ازل و مخالفان خود را به همراه تیم ترورش لت و پار می کند و جسد آنان را به دجله می ریزد و کله ها را خرد می کند آن وقت در نقش یک انسان مهربان به ازل حتی تحمل بوی پیاز از غذای برادرش را نمی کند و خود را عصبانی جلوه می دهد و تا غذای دیگری برای ازل درست نمی کنند و برای او نمی برند آرام نمی گیرد!... مرحبا به این همه دورویی و بازیگری!

بهاء الله و حلال دانستن همه زنان به ازل

از دیگر موارد شگفت انگیز در چاپلوسی بهاءالله نسبت به برادرش صبح ازل در دوران بغداد که توسط عزیه افشا شده است قبول مقامات ماورائی و اختیارات فوق بشری برای ازل از سوی بهاءالله است. یکی از این مقامات حلال دانستن همه زنان (خواه شوهر دار و خواه مجرد) برای ازل به محض میل به آنهاست!! یعنی اگر جناب صبح ازل به بانوی شوهر داری اظهار تمایل بفرمایند آن زن به شوهرش حرام و به ازل حلال می شود! از خود می پرسیم آیا قائل به این باور فاسد را می توان خدا شناس تلقی نمود؟! آیا هیچ پیامبری برای خود این چنین اختیاری قائل بوده است؟! پس بیخود نبوده که بهاءالله اینقدر برای جانشینی باب سر و دست می شکسته و به قصد کنار زدن برادر به هزاران حیله و فن حتی کشت و کشتار دست زده وبه پاچه خواری و چاپلوسی و ذلت تن می داده و رنج فرار سه ساله را تحمل می نموده است! عزیه خانم داستان را اینگونه تعریف می نماید": قضیه دیگر به خاطرم رسید محض تنبیه غافلان می نویسم که بیچاره بی خبران، خبر دار و خوابیدگان بیدار شوند و الا برای من تفاوتی ندارد که هر دو از یک دوحه اند و نسب و نسبت هر دو بمن مساویست. چیزی که هست این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تا عند الله محجوب و شرمنده نشوم و آن قضیه این است: پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوری که در سرها بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره (ازل) را در همین خانه به نهار دعوت کردند. من هم جوان بودم از جای بر خاسته با نهایت خدمتگزاری تدارکی صحیح دیدیم منتظر بودیم که تشریف بیاورند. عیال ایشان که کمال وجاهت و صباحت منظر داشتند با عیال برادر دیگرم مرحوم حکیم هر دو دست از آستین در آورده خودی آراستند و لباسهای فاخر پوشیده با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آن دو را با آن حالت مشاهده کرده فرمودند چه شده که هر دو خود را آرایش داده و مشاطه گری کرده اید مگر نمی دانید اگر حضرت تشریف بیاورند به هر یک از شما ها میل نمایند دیگر بر ما حرام می شوید؟! تا تشریف نیاورده اند شماها لباسها و وضع های خود را تغییر بدهید. حضرات فوراً برخاسته و وضع را تغییر دادند....!! هیچ توضیحی اضافه بر متن را روا ندیده تحلیل را به عهده ی خوانندگان منصف می گذاریم تا معلوم شود از نام مقدس" دین، " فاسدان چه سوءاستفاده ها که نکرده اند...

بهاء الله و ارسال کنیز برای ازل

از شگفت ترین رخدادها برای عزیه خانم در هنگام اقامت در بغداد که از آن با عبارت" اعجب(" یعنی عجیب ترین رویداد) یاد می کند ماجرای ارسال کنیز توسط بهاءالله برای برادرش صبح ازل می باشد. اعجب این است که این کنیز، دختر خود اوست...!

عزیه این ماجرا را از زبان همسر بهاء الله (مادر آقا محمد علی) نقل می کند (هنگامی که برای بردن نوشتجات باب آمده بود) که روزی جناب بهاءالله او را مامور می کند که دخترشان سلطان خانم را لباس فاخر بپوشاند و به نزد عمویش جناب ازل ببرد و عرضه بدارد این کنیز را از او بپذیرد...! همسر بهاءالله می گوید چنین کردم و دختر به نزد ازل بردم و پیام بهاءالله را رساندم. ازل چون این سخن را شنید ناراحت شد و نپذیرفت و گفت این دختر مثل دختر خود من است و با اطفال خود من تفاوتی ندارد. او را برگردانید که چنین حکمی نازل نشده است. چون برگشتم و ماجرا را برای بهاءالله گفتم، او قدری تامل کرد و سپس به من گفت دوباره دختر را به نزد ازل ببر و از قول من بگو دست رد بر سینه من مگذارید و استدعای مرا قبول کنید و این دختر را به عنوان کنیز فرزندتان آقا احمد بپذیرید. دوباره با دختر به نزد ازل برگشتم و مطلب را گفتم. این بار ازل گفت این دختر با میرزا احمد نزد من یکسانند و هر دو فرزند خود من هستند برگردید و بروید و به بهاءالله بگوئید این قدر مبالغه و اصرار نکند که خدا راضی نیست. ما هم برگشتیم و ما وقع را به بهاءالله گفتیم. او سکوت کرد و دیگر چیزی نگفت... (صفحه ۱۴) آنگاه عزیه در کمال بهت و شگفت زدگی از صاحبان عقل سلیم و انسانهای با کیاست و انصاف می پرسد چنین واقعه ای چه معنا دارد؟! و بعد خود سه احتمال در این زمینه را محتمل می شمارد: اول: بهاءالله اصلاً به باب ایمان نیاورده و محض هوای نفس به قصد رسیدن به مقام و موقعیتی، مزورانه و از روی صورت ظاهر خود را مومن به باب نشان داده است تا به نوائی فایز و نائل شود... دوم: ابتدا ایمان آورده ولی بعداً بواسطه ی حب جاه یا معاشرت با طبیعین و دهریین متزلزل شده، نکول نموده و مرتد شده است... سوم:او کلّا لغزیده و کافر محض و منکر خدا و رسل و معجزات و آیات و دین و ایمان گردیده و حقیقتی را باور نداشته است... عزیه سپس او را با طغاه و اشقیای گذشته قیاس نموده او را از آنها طاغی تر و شقی تر شمرده است... برای دیدن عین عبارات عزیه به صفحات ۱۴ و ۱۵ تنبیه النائمین مراجعه فرمائید.

محاکمه علمی عبدالبهاء

لحن نقد گونه ی عبدالبها در نامه به عمه خانم و دعوت او به پذیرش امر بهاءالله با عبارت پردازی‌های ادبی که به قصد تفاخر و به رخ کشیدن سواد و نثر ادیبانه در نزد عمه (که خود ادیبی اریب بوده)، گه گاه عمه خانم را علیرغم صبر و حوصله، از کوره به در برده کنایه هایی به او زده اند تا نشان دهند اغلب عبارات او صرف نظر از بی پایگی محتوایی از سلاست و فصاحت و استحکام و صحت ادبی هم خالی است. برای نمونه خطاب به او می گوید": اگر بخواهد تمام عباراتی که نگاشته اید جواب آنرا در ضمن آن عبارت بنگارد مطول و مبسوط خواهد شد اولاً باید قلم حک و اصلاح بردارم خط نسخ بر سر آن صفحه گذارم زیرا که چون قصاید حکیم ریاضی یزدی مفردات آن صحیح است ولی بر مرکبات آن معنی مترتب نمی شود الا به رمل و اصطرلاب و تاویل و توجیه!! خوب است آن نور چشم به این عبارات مراجعه نماید ببیند": سکان آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی پایان در جهان یزدان محشور گردند " چه معنی دارد؟! خدای متعال شاهد حال و گواه مقال است که در تحریر این عبارات خجالت می کشم. نمی دانم آن احمق هایی که چنین عبارت ها را می بینند و می خوانند و تمجید می نمایند مگر حس انسانی ندارند که چرا باید اینان را در زمره ی بنی نوع انسان دانند و نمره آدمیان خوانند: چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب الیم ("... ص۱۷) در دنباله باز متعرض اشتباهات ادبی در یک عبارت دیگر او می شود و می گوید ": اولاً ما از عدم فصاحت و سلاست و ربط عبارات صرف نظر می کنیم و از ارباب دانش و هوش مستدعی ایم که این عبارات را به میزان صحت و اعتدال سنجیده اگر در او غشی و عیبی نیست بر من، طعن سهل است لعن نمایند!! "... سپس مانند کسی که می خواهد از اغلاط ادبی برادر زاده در گذرد و او را در دادگاه منطق با سوالات حکیمانه متذکر و محاکمه نماید تا به هوش آید و بیش از این در این سراشیبی سقوط نکند این پرسش ها را بر سر او می ریزد ": ثانیاً پس از غمض

بصـر و صـرف نظر از ظاهر عبارات آن نور چشم سوال می نمایم که: آیا شـما از موهبه خفیه الهیه بی خبرید یا من؟ شما کتمان حق کرده ایـد یا من؟ شـما هوای نفس را بر رضای خدا ترجیح داده اید یا من؟ شـما دعوی انا ربکم الاعلی کرده اید یا من؟ شـما سـبب قتل و هلاکت نفوس مقـدسه که هر یک از ارکان دین و اسـطوانه آئین بودند شدید یا من؟ شـما محرك و موید ابالیس فتنه و فساد بوده ایـد یا من؟ شـما به حضـرت ذکر نسبت جهل دادیـد یا من؟ شـما به نقطه بیان کافر شده اید یا من؟ شـما به وصـی منصوص او جاحد و منکر شده اید یا من؟ شـما اغوای جهله و فسـقه در قدح و شـتم حضـرت ثمره (ازل) کرده اید یا من؟ شما نصوصی که اقلاً پانصد توقیع که نص قاطع بر وصایت و خلافت آن حضرت در دست است به غیر از ولایات جمع کرده و از مردم گرفته انکار کرده ایـد یا من ("؟... ص ۱۸) این محـاکمه تـاریخی عمه ای آگـاه به همه ی وقایع و امور داخلی و خارجی نسبت به برادر و برادر زاده برای همیشه پژوهشگران را سندی متین و مستحکم خواهد بود.

بهاء الله و دعوی من یظهری

دیپلماسـی غدر و فریب و خیانت، توصـیف رابطه بهاء الله نسبت به ازل است مطابق اسـتنادات تاریخی چنانکه بیان شد بها از یکسـو خود را فدائی ازل می شمرده و از سوی دیگر او را زندانی حصار مراقبت خود نموده ملاقات هایش را کنترل کرده همه ی هواداران او را بیرحمـانه قتـل عـام نموده خود را برای جانشـینی باب بعـد از ازل آماده می کرده است. عبارات عزیه چنین است... ": سالها آن حضـرت را در حبس محترم نگهداشـته تا وقتی که به معاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته جهراً لوای مخالفت افراشـته و بذر فتنه و فساد و شقاق و نفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشـته تا آنقدری که دستش می رسید از قوه به فعل آورده از قدح و ذم و شتم و طعن و لعن و تهمت و افترا های گوناگون و قطع نان وآب و منع آمد و شد اصـحاب بجا آورد و در نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است ایشان در حق حضرت ثمره بمنصه ظهور رسانیدند و سیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون("..ص۲۱) عزیه سپس بعضی از نصوص فراوان باب را درباره ی جانشینی ازل ذکر نموده اعترافات بهاءالله به این نصوص و پذیرش آنها و تملق گوئی چاپلوسانه نسبت به ازل را در صفحات ۱۸- ۲۰ به تفصـیل می آورد آنگـاه به دعوی من یظهری بهـاءالله می رسـد... لازم به توضـیح است که علی محمـد باب در کتاب بیان از موعودی بنام" من یظهره الله " یاد می کند که برای تحقق سـلطنت جهانی شریعت بابیه ظهور خواهد کرد و بابیه موظف به تبعیت از او می باشـند... میرزا حسـینعلی هم از جمله کسانی است که به طمع سلطنت بر بابیان خود را من یظهره الله می نامد... عزیه در نقد او می گوید ": مجملاً ایشان را به گمان اینکه محض ادعای من یظهری به مقصود خود نائل شوند غافل از آنکه گفته اند نه هر مدعی صادق است و نه هر مجنونی عاشق و نه هر چوبی عصاست و نه هر شبانی موسـی نه هر ناقلی سـحبان است و نه هر صحیفه فرقان نه هر دستی یدالله است و نه هر امئی رسول الله نه هر کجی هلال است و هر لالی بلال. هزار نکته باریك تر ز مو اینجاست. هیچ عاقلی دانا و هیـچ شاعری توانا اینگونه ادعای بدون برهان را به چیزی نخرد و به پشـیزی نبرد زیرا که همیشه در کره ارض مردمان با دانش و بینش و دانشـمندان متبحر و متتبع بوده انـد فصـحائی که از سـلاست بیـان سلسـله در پای آب روان نهنـد و در طلاقت لسان داد انا افصـح العرب و العجم دهنـد هیچ وقت به چنین دعاوی اعتنایی ندارند و به این گفتارها وقع و وقری نگذارند: عرض خود می بری و زحمت ما می داری ("... ص ۲۱) آنگاه از دیگر مدعیان دروغین من یظهری (همچون!- سـید اعمی هندی ۲-میرزا عبدالله متخلص به غوغا ۳- میرزا موسی قمی ۴- ملا محمـد لال زرندی ۵- میرزا هاشم کاشانی) یاد کرده خطاب به عبـدالبها این چنین می گویـد: "قبل از جناب ابوی اشخاصـی دیگر هم آمدند و به لسان فطرت هم نزدیکتر بوده اند و چنین ادعایی کردند چون سـید اعمی هندی که بعد از ظهور نقطه بیان و نصب حضرت ثمره بر وصایت و مرآتیت ایشان ادعای مرآتیت کرد و بعضی به اغوای والد بزرگوار در ارض باء او را بـدون اذن حضـرت ثمره به قتل رسانیدنـد در صورتی که برای انابه و معذرت آمده بود و من خط او را در پیش نبیل

قزوینی دیدم که عریضه ای عرض کرده بود به این مضمون... از جمله مدعی ها میرزا عبدالله متخلص به غوغا که مردی نطاق و مجلس آرا بود که شخص بیانش بنان تحریر و لسان تقریر از دست و زبان عارف و عامی می ربود و گفتار سحر آگینش غبار ملالت و کسالت را از آینه ی خاطر می زدود. او نیز مبتلا به نتیجه ی ادعای خود گردید... از جمله مدعی های من یظهری حاجی میرزا موسی قمی و ملا محمد لال زرندی بوده اند و از جمله آنها میرزا هاشم کاشانی بود که وقتی پاره آیات تلفیق نموده خدمت حضرت ثمره فرستاد در جواب او سه میم مرقوم فرمودند و فرستادند بعد از رسیدن جواب دیگران ندانستند مراد حضرت را ولی خودش گفت مراد این است که مگو و مخوان و منویس و به همین سبب دست از ادعای خود برداشت پس بنابراین ادعای صرف بدون برهان به حکم عقل حجت نیست جز اینکه برهانی باید اقامه نماید که کل من علی الارض از اتیان بمثل او عاجز باشد قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و اما برهان باید از مجاری عادی نباشد یعنی از روی کسب و تحصیل نباشد که از ینبوع فطرت جوشد ("... ص ۲۶) و بدین ترتیب بر ادعای من یظهری همه اینان بویژه بهاءالله مستدلاً خط بطلان می کشد...

ادبیات اقتباسی بهاء الله

خواهر و برادری که در یک خانه با یکدیگر بزرگ شده و در همه جا (سفر و حضر، داخل کشور و در تبعید) با هم بوده و به یک آئین گرویده و همه رفتارهای یکی در منظر دیگری بوده است بهترین گزارشگر حالات و رفتارها و دقیق ترین راوی افکار و عقاید هم هستند. عزیه وقتی با ادعای من یظهری بهاءالله روبرو می شود فیلم مراحل زندگی برادر را از جلوی چشم می گذراند و لحظه های تکوین شخصیت او در حشر و نشر با ادبا و صوفیه و دراویش و بابیه و مداومت بر خواندن آثار باب و جمع آوری همه آثار او و تمرین نثر بیان و. ..را مرور کرده و خطاب به عبدالبها می گوید چگونه چنین کسی می تواند من یظهره الله باشد؟! اگر به رسائل خود می نازد و آنها را برهان و معجزه خود می شمارد که بهتر و فنی تر از آنها هم در دوره خودش وهم قبل از آن کتابهای فراوانی (همچون: ۱- مقامات حریری ۲-مقالات حمیدی ۳-احیاءالعلوم غزالی ۴-محجه البیضاء فیض کاشانی ۵-محبوب القلوب فاضل اشکوری ۶-اخوان الصفا ۷-تاریخ معجم ۸-اخلاق ناصری ۹-آثار بیهقی ۱۰-هشت بهشت ۱۱-تاریخ وصاف ۱۲-عقدالعلی ۱۳-اندرزنامه قابوس ۱۴- گلستان ۱۵-دره نادری ۱۶-گنج شایگان ۱۷-آثار قائم مقام و دیگر آثار فراوان فارسی و عربی که در گنجینه ی ادب ایران نظیر آن بسیار بوده و خواهد بود و صاحبان آنها هم هیچ داعیه ی نبوت و رسالت و مظهریت و من یظهره اللهی نداشته اند و آثار خود را هم با کلفت و رنج و زحمت و مونتاژ و تلفیق الفاظ و تطبیق عبارات و مراعات سجع و قوافی پدید نیاورده اند و یا ادعای امیت هم نداشته اند)ضمن آنکه او امی نبوده و نزد ادبا و دراویش و صوفیه، سالها تلمذ و شاگردی نموده است. پس دلیل او علیل است و برهانش نشانه ی بطلان! اما عبارات عزیه... ": نفرموده اند هو الذی بعث من الدراویش والعرفاء و الادباء و الصوفیه رسولاً منهم!! آن هم بعد از شصت هفتاد سال که با همه عرفا و دراویش، اوقات صرف نموده و با شعرا و حکماء طبیعی، شب و روز محشور بوده قریب بیست سال با علمای بیان و اهل لسان خاصه بدیع معاشر بوده و آیات بدیعه که از سمای الوهیت نازل شده همه را ضبط و در لوح خاطر ثبت نموده که هنگام فرصت به عامیان عمیا بنماید و زبان من یظهری گشاید. اگر مقصود تلفیق الفاظ و تطبیق عبارات و مراعات سجع و قوافی به زحمت و کلفت باشد مقامات حریری و مقالات حمیدی و احیاءالعلوم غزالی و محجه البیضاء و محبوب القلوب فاضل اشکوری از همه نزدیکتر اخوان الصفا در فارسی و تاریخ معجم و اخلاق ناصری و بیهقی و هشت بهشت و تاریخ وصاف و عقدالعلی و اندرز نامه قابوس و گلستان و دره نادری از همه نزدیکتر گنج شایگان و انشائات قائم مقام و امثال ذلک که هریک در سلاست و فصاحت بیان و طلاقت لسان بی عدیل و بی نظیر بوده اند پس باید هر یک از آنها را به خدائی تصدیق کرد... !! پس معلوم شد زبان فطرت، نه از روی تکسب و سرقت است که عبارات دیگران را حفظ و ضبط کرده به اسم آیات فطرت به خرج دهند ("... ص ۲۶ و ۲۷) پیش تر نیز عزیه به این نکته تصریح نموده بود که... ": همیشه در کره ارض، مردمان

با دانش و بینش و دانشمندان متبحر و متتبع بوده اند فصحائی که از سلاست بیان سلسله در پای آب روان نهند ودر طلاقت لسان، داد انا افصح العرب و العجم دهند، هیچ وقت به چنین دعاوی، اعتنائی ندارند و به این گفتارها وقع و وقری نگذارند: عرض خود می بری و زحمت ما می داری اینکه فرموده اند آیات، حجت است، صحیح است به شرطی که از روی فطرت باشد و مقرون به تحدی، نه اینکه هر سجع و قافیه سازی و هر عبارت پردازی، ادعای واهی نماید، خلق ناگزیر از اطاعت او باشند... کسی که از بدایت عمر از صرف و نحو و معانی و بیان، آگاه و از دواوین شعرای عرب و عجم با اطلاع، و از کتب تواریخ و سیر با بهره و از مطالب حکماء و عرفاء مستحضر، و شب و روز با عرفا و دراویش محشور، و در نظم و نثر نویسی معروف و مشهور، بعد از اعلای کلمات بدیعه و اعلان نفحات قدسیه و مصاحبت و موانست تمام اوقات با بزرگان دین که هریک در محاوره ی علمی با یک دنیا برابر بودند داشته، چنین کسی بعد از چهارده سال ممارست در کتاب بیان و کلمات حضرت اعلی و توقیعات مبارکه، بیاید ادعای زبان فطرت نماید، احمق آن شخصی است که به این دعوی گوش دهد علاوه بر اینکه این لسان، لسان فطرت نیست و علاوه بر دلایل عقلیه متقنه و براهین واضحه محکمه بر طرح و طرد و بطلان و فساد این ادعا توقیعات متواتره و آیات متکاثره تصریحاً و تلویحاً بر طرح و رد این دعوی و مدعی از حضرت اعلی ارواحنا فداه در دست است به غیر آن الواحی که به غدر به چنگ آورده و پامال کرده اند از جمله("... ص۲۱و ۲۲) حقیقتاً این استدلال عزیه هم به عنوان خواهری مطلع از همه نشیب و فراز های زندگی بهاءالله و هم به عنوان پژوهشگری که آثار و ادبیت او را در مقایسه با ادیان و نویسندگان قبلی بررسی نموده بسیار حائز اهمیت است.

رد ادعای بهاء الله در مورد نسخ بیان

"نسخ بابیت و کتاب بیان " از دیگر موضوعات بحث انگیز عزیه با عبدالبها ست: او عبدالبها را با عبارت" یابن العرفان " مورد خطاب قرار داده و دعوت به انصاف نموده و از او می پرسد"بابیت " که تازه در مرحله ی تاسیس است و هنوز مستقر نشده، صور حروف ظاهر نگشته، هیاکل حروف پدیدار نگردیده، آثار بدیعه منیعه آشکار نشده چگونه ممکن است حذف و نسخ شده و هباء منثور گردد؟!! سپس به سیره و روش ادیان قبل استشهاد می نماید که باید هر دین و آئینی با احکام جدید خود مدتها دوام آورده مردمانی آن احکام را اجرا و آن تعالیم را مرعی دارند و پس از دوران های معتنابهی که دیگر آن تعالیم مجری نبود به آمدن شریعت جدید اقدام شود و بنیان تازه ای گذارده شود. بعد از عبدالبها می پرسد(ص۲۷... "): چگونه می شود که شخص نبی و رسول ظاهر شود و برهان اقامه نماید و احکامی از جانب خدا بیاورد که عباد را از وادی ضلالت و جهالت نجات داده به جنب عرفان و ایقان رساند هنوز احکام او را کسی نشنیده و بموقع اجرا نرسانیده دیگری بیاید احکامش را نسخ نماید و متمسک به بعضی از کلمات و عبارات متشابه کتاب بیان باشد در صورتی که خودش نتواند احکامی بیاورد "... آنگاه عزیه سخنان بهاءالله را در مورد انگیزه اش برای نسخ بیان نقل می کند که داستان جالبی است و به خواندنش می ارزد. او از بهاءالله نقل می کند که روزی در عالم نورانیت و مکاشفه باب را دیده که مثل بچه ای که برای خوردن شیر مادرش گریه و زاری می کند به دست و پای او افتاده و از او خواسته که احکام او را در بیان نسخ ننماید! او هم تحت تاثیر واقع شده خواسته او را اجابت می نماید و جز چند مورد که عمل به آنها برای عاملین، شاق بوده احکام بیان را نسخ نمی نماید!! عبارات عزیه چنین است": در ظرف این مدتی که مشق این کار را می کرد و نتوانست ترتیب اثری دهد پس از آنکه دید دروغش مکشوف و کذب ادعایش آشکار می گردد به مرده کالقرده خود گفت که نقطه بیان را در عالم نورانیت ملاقات کردم چون طفل رضیعی که برای ثدی ام خود ضراعت و زاری نماید که احکام بیان اورا نسخ ننمایم من هم بر او رحم آورده احکام کتاب او را نسخ ننمودم مگر چند حکم از محرمات و منکرات او را چون بر عاملین، ترک آنها شاق بود استعمال آنها را جایز شمردم و این اشعار را در این مقام انشاد نمودند: بیان از من شده صادر منم بر نسخ او قادر کنون بر وی شدم آمر چرا(؟) کاو (که او) شد مرا ساجد "!آنگاه با شگفتی همه منصفان عالم را مورد خطاب قرار می

دهد که ": یا معاشر المنصفین ببینید و بشنوید که این مدعی شمس حقیقت چه می گوید؟ اشهدکم بالله هیچ شخص با شعور، چنین سخنی می گوید و چنین ادعائی می نماید؟! اگر نقطه بیان از جانب خدا، و احکامش متبع بوده، تو چه می گوئی؟!... چه بسیار عجب است که از گفتن این عبارات خجالت نکشیده اید. بالجمله عقل سلیم و ذهن مستقیم حکم می کند که قبل از انتشار احکام سابق و اجرای امر اول چنین دعوائی باطل و از درجه اعتنا و اعتبار ساقط است مگر آن کسی که اول آمد نعوذ بالله دعوایش دروغ و صرف برهانش کذب محض بوده است و الا ـ بعد از تصدیق امر او و قبول برهان او نمی تواند در زمره آنان که یومنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض باشد ("... ص و ۲۸-۲۷) سپس می گوید مطابق نصوص بیان باید اتفاقات عدیده ای حادث شود و بعد از ازل که جانشین باب است اوصیای دیگر به عدد حروف حی (نوزده) بیایند و در راس هر شصت و شش سال یک نفر بیاید و بعد احکام بیان توسط شهدای بیان اجرا گردد و بعد دوران فترت و تاریکی و ظلمت و ظلم و غوایت فراگیر شود تا آنکه دوباره ی الطاف غیبیه الهیه به جوش و خروش آید و آن شمس مشرق یزدانی از افق این عالم طالع گردد... "... : گویا آن نور چشم ندیده است آیات الهی و بینات نامتناهی را که همه آنها نصوصی است ظاهر و باهر بر خلافت و وصایت حضرت ثمره و در اکثر از آنها تصریح شده به دوام و بقای دین بیان و نصرت و ترویج آن بدست آن حضرت و مزایای ظاهره بعد از آن حضرت و بسیاری از واقعات و اتفاقات دیگر که هنوز آنها به عرصه ظهور و بروز نرسیده ولی بدون شبهه وعده الهی خلف نشده خواهد رسید و از جمله آنها ارتقای مناهج بیان و انتشار احکام آن و ذکر ادلاء حی و مرایائی که پس از حضرت ثمره باید بیایند به عدد نوزده و در رأس هر شصت وشش سال یک نفر پس از آنها اجرای احکام بیان با شهدای بیان خواهد شد و بعد از آن دین و احکام بیان چون دین اسلامیان و احکام قرآن درک زمان فترت خواهند کرد و بلیل الیل دچار خواهند گردید بعد از آنکه بواسطه طول لیل و کثرت بعد از مطلع شمس بیان ظلمت جهل و نادانی عوالم انسانیت را فرو گرفت و غمام غفلت ظلمانی نقاب حجاب بر چهره ی شاهد ظهور انداخت ابالیس ظلم و عدوان از بیغولهای جهل و ضلالت بیرون آیند و گرفتاران زمان فترت، به غفلت و غوایت راهنمائی نمایند چنانچه از قبل در فرقان ظهور نقطه بیان را در چنین عصری وعده داده بودند که به یملاء الله الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً در آن اوان، محض بروز عنایات خفیه طمطام الطاف غیبیه الهیه بجوش و خروش آید آن گوهر گرانبها از صدف هویت برای هدایت و تربیت عباد به کسوت بشر نماید و آن شمس مشرق یزدانی از افق این عالم طالع و تابان گردیده تجلی فرماید"... بدین ترتیب و براساس بیان، هم داعیه نسخ بیان، باطل است و هم داعیه من یظهری بهاءالله.

پاسخ به مظلوم نمائی های بهاء الله

عزیه پس از پاسخ مستدل به ادعای غیر معقول من یظهری بهاءالله و اظهار تاسف از عدم توجه اوبه نصوص و الواح و رسائل بسیار سید باب در مورد جانشینی ازل، نتیجه گیری می کند": ای کور چشمی که از انوار ساطعه الهیه اغماض نماید و ای بی نور قلبی که از تجلیات غیبیه قدسیه حقه، اعراض کند (" ص ۳۰) سپس عبارت دیگری از نامه ی عبدالبها در مورد مظلومیت بهاءالله و آغشتگی اش با درد و رنج و سختی و اسارت و ابتلا و بارش مداوم تیرهای مخالفین را نقل می نماید و پاسخ مستندی به او داده و افشا می کند که وی با پولها و هدایای بابیان در کمال راحتی و تنعم می زیسته و بهترین زندگی را داشته است و تازه گروه ترور تشکیل داده و با قتل و ضرب مخالفان، لرزه بر جان آنها انداخته در کمال ظلم، هر ندای مخالف را سرکوب می نموده است... عبارت عبدالبها به عزیه در مظلوم نمایی از چهره بهاءالله این است... ": سینه مبارک را هدف سهام احزاب به ساخت. نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری. در هر سرزمین دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید. در زیر زنجیر، ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد بر آورد از بدو امر تا یوم صعود، در دست اقوام عنود مبتلا بود " در جواب ابتدا متذکر اغلاط ادبی او در متن شده می گوید": انصاف بدهید صدر و

ذیـل این عبـارات بـاهم بینونتی دارد یـا نه "؟!سپس بـا مهربـانی و اغماض می گویـد": چون مرا با شـخص آن نور چشم معارضه و معانـده نیست مهر بر لب زده و خاموشم "بعد اضافه می کند": ولی از ادعاهائی که کرده بودید نمی گذرم و آن این است: سینه را هدف سهام (تیر های)احزاب ساخت "..در پاسخ می گوید کی و کجا و چه وقت او سینه اش را هدف تیرها کرد؟! در بغداد بوده یا در جای دیگر؟ بعد بلافاصله ادامه می دهد در بغداد که همه وجوهات را می گرفته و از بهترین هدایای ارسالی بابیان از اقصی نقاط ایران از خوراکی و نوشیدنی و لبـاس (مـاکول و مشـروب و ملبوس) و غیره اسـتفاده می کرده و بهـترین زنـدگی را داشـته است. از نوشـیدنی ها و شـیرینی های یزد و شـیراز می خورده و از مشروب و ملبوس خراسان تا تبریز مملو و لبریز بوده خربزه و گز اصفهان و پسـته و بـادام شـهر بابـک و سـیرجان میل می کرد هو جز تیر سـیب و گلابی اصـفهان و پشـمک و نفل بیـدمشک و باقلوای یزد تیر دیگری به سینه او ننشسته است!! بعـد خطـاب به عبـدالبها می گویـد می دانی بـا چه کسـی سـخن می گوئی؟ بـا کسـی که از همه رویـدادها مطلع اسـت و نمی تـوان بـا این مظلـوم نمـائی هـا او را فریفت": عزیزا این عبـارات را از برای چه و به که می نویسـید در صورتی که می دانید از بدو ظهور این امر از سرایر و ضمایر هر کسی آگاهم و بر شدايد و رخای هریک شاهد و گواه "!!بهتر است عنان سخن را به عبارات ادیبانه او بسپاریم": سینه را هدف سـهام احزاب ساخت. کی، کجا، چه وقت؟! تا در بغداد بودند از طرفی حـاجی امین بی دین به عنوان اینکه از طرف حضـرت ثمره، امین و مـامور گرفتن وجوه مـال الله و سـهم امـام از قاطبه مومنین به بیان است، دوره افتاده در همه بلاد از همه عباد به مغلطه و اشـتباه پول ها گرفته اندوخته ها جمع آوری کرده تشـکیل کمپانی خیریه داده چه مبالغ خطیره مال مردم را تصاحب نموده به حضور جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردنـد در حالتی که صاحب مال حقیقی به کمال عسـرت برای مخارج یومیه معطل بود. و از طرف دیگر الواح بدیعه ایشان به توسط سلمان نامسلمان به شیراز و یزد و کرمان و اصـفهان و کاشـان و طهران و جمیع ولایـات ایران می رسـید دست تکـدی دراز کرده و دهـان حرص و آز بـاز نموده وقت مراجعه کولبار او چون کشکول درویشان از پخته و نپخته، دوخته و ندوخته از ماکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو و لبریز بود از اشـربه و حلویـات یزد و شـیراز می نوشـیدند از البسه و حریر هـای یزد و کاشان و خراسان می پوشـیدند از رنگ و حنای رودان و کرمان می بسـتند از خربزه و گز اصـفهان تناول نموده از پسـته و بادام شهر بابک و سیرجان می شکستند. سهامی غیر از به و سیب و گلابی اصـفهان دیده و سنانی جز پشمک و نقل بیدمشک و باقلوای یزد شنیده نشده که به آن سینه مبارک رسیده باشد!! عزیزا!! این عبارات را از برای چه و به که می نویسـید؟! در صورتی که می دانید از بدو ظهور این امر از سـرایر و ضـمایر هر کسـی آگاهم و بر شدایـد و رخای هر یک شاهد و گواه ("!!ص ۳۰ و ۳۱) باطـل بودن دعاوی بهاءالله در مورد دین جدیـد عزیه خانم چنانکه خودش تصـریح دارد بنا داشـته از بیان اغلاط فراوان ادبی عبدالبها در نامه اش به او، خویشـتنداری کند، اما گاهی عنان طاقت از دست نهاده مواردی را ذکر می نمایـد تـا او را متوجه سـازد بـا چه کسـی روبروست و لازم است حـد شناسـی کرده ظرفیت خود را بشـناسد. او عبارت عبـدالبها را می آورد و می پرسد شـما بعد از چهل سال معاشـرت با علما و مطالعه کتب چگونه چنین جمله مهملی را سـرهم کرده ای "؟!: آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز "... آنگاه می گوید ": اولاً بفرمائید" آئینه ی جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتـاز " چه معنی دارد؟! واقعـاً حیف است کسـی پس از چهـل سال تربیت و معاشـرت با اهل علم و فضل و ممارست به کتب علمیه، این گونه عبارات بی ربط مهمل را بنویسـد و به ولایات بعیـده گسـیل نمایـد! ("... ص ۳۲) سپس در مورد ادعای من یظهری بهاءالله و نسخ شـریعت بیان و اتیان شـریعت جدید، مقدمه ای علمی می آورد در لزوم وجود حافظان الهی پس از پیامبر برای هر شـریعت که توسط خود انبیا مشـخص گردیـده انـد و خود باب هم برای خودش این حافظان را در بیان تعیین نموده و ازل را مشخص ساخته و پس از او هم نوزده نوبت در هر ۶۶ سال افرادی خواهند آمد تا این شریعت را به ثمر و به حد رشد و کمال برسانـد. چطور ممکن است هنوز چنـد سالی از ظهور بابیت نگذشـته و فاصـله ای طی نشده دین دیگری بیاید یعنی بدون فاصـله دو دین متناقض پشت سـر هم بیایند و خون هزاران نفر در راه اولی ریخته شود اما دومی اولی را قبل از استقرار بدون دلیل ابطال و نسخ

نماید و آن را به بایگانی بسپرد؟!! عبارت او چنین است": به کدام ضعیف العقل و سخیف العقیده بگویم شمس من یظهر (یعنی من یظهره الله) به شمس ربوبیت نقطه اولی (باب) اتصال پیدا کرد و مابین این دو یوم، لیلی فاصله نبود "؟!یعنی جز دیوانه و بد اعتقاد چنین چیزی را باور نخواهد کرد... و بعد ادامه می دهد اگر بپرسند برهان و حجت شما بر این موضوع چیست لابد می گوئید: ۱- نفس ادعا حجت است ۲- حجت او کتاب و آیات است می گویم بعضی کلمات که او از مطالب کتاب های دیگر تلفیق نموده اسم آنها را آیات گذارده از روی کسب و تعلم و تحصیل است زیرا من به خوبی واقفم که او از ابتدای عمر تحصیل نموده و از روی متون دیگران تمرین می کرده و در آخر هم عباراتش پر از عیب است": از بدایت سن، جمیع اوقات را صرف صرف و نحو و منطق و معانی بیان و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و علوم ادبیه و بدیع و عروض کرده و همیشه مشغول به مطالع کتب سماویه و مداومت اشعار و قصاید عربیه و معاشرت حکماء و عرفاء و دراویش و صوفیه بوده است زیاده از بیست سال در کتاب بیان و توقیعات مبارکه نقطه اولی غور و غوص داشته است اگر سؤال کنند که پس از این ریاضیات و زحمات و ممارست به کتب سماوی و تحصیل علوم والسنه آیا آیاتی که آورده عظمت و هیمنه و اثر آیات نقطه بیان (باب) را دارد یا نه جز اینکه بگویم با آن همه تصنع و مراعات سجع و قوافی و تلفیق عبارات مغلغه چون خط سنگلاخ همه را به نقاشی و بزك آرایش داده که هر بصیری ببیند عیبش را می داند و کشف معایبش می تواند و اقتباس و استراق آنها را از محل دیگری بخوبی می فهمد سوای اینها چیز دیگر در میانه نیست!! اگر سؤال نمایند با کدام برهان قبول این امر خطیر باید کرد؟ جز اینکه بگویم محض ادعا که دیگر کس نتواند این ادعا را کرد! و در جواب بگویند تو خود در اوایل این اوراق اسامی اشخاصی چند نگاشته ای که همه ی دعوی من یظهری داشته اند و دعاوی آنها باطل بوده پس این ادعا هم باطل و بدون برهان و از درجه ی اعتنا و قبول ساقط و عاطل است (". ص۳۳ و ۳۴) و بدین ترتیب ادعای آوردن دین جدید پس از باب را، مستنداً باطل اعلام می نماید.

مقایسه سیره ازل و بها

چون عبدالبها در یکی از عباراتش صحبت از دراهم معدود (که البته باید دراهم معدوده بگوید) به میان می آورد و بطور کنایی اشاره می کند که طمع پول و دنیا خواهی نباید انسان را از گرایش به حق باز دارد و یوسف را با اندکی پول بفروشد... عزیه خانم در پاسخ به او، خود او را به انصاف دعوت می نماید که بین پدر و عمو قضاوت کند و ببیند چه کسی در دنیا غوطه ور است و هوای ریاست و سلطنت در سر دارد (پدرش) و چه کسی در فقر و پریشانی و عسرت در گوشه ی محبس زندگانی می کند (ازل) به نوعی که فرزندانش از روی عسرت به نزد شما آمده اند چنانکه عقیل نزد معاویه رفت"... همیشه اولیای خدا از دنیا و اهل آن اعراض داشته اند. هیچ وقت به دولت و مکنت واقعی نگذاشته اند. این است که فرموده اند "الدنیا جیفه و طلا بها کلاب "ولی الحال از خود آن نور چشم عزیز انصاف می طلبم پدر و عم شما هر کدامی مصداق چه حال بودند؟ اوضاع تجلل و تجمل و اسباب سلطنت و ریاست پدر بزرگوارت را که از هر جهت به عین عیان دیده و میدانی حال کثیر الاختلال حضرت ثمره را اگر ندیده ای لابد شنیده ای به حیث یکفی سمعه عن عیانه که آن حضرت به چه پریشانی و عسرت در آن گوشه محبس زندگانی می کند... از بدو خلقت الی کنون هر چه دیده و شنیده طالبان دراهم معدود با حق طرف شده و دین را به ثمن بخس فروخته اند چون اصحاب معاویه و انصار عثمان و لشکر عبیدالله زیاد و همچنین سایر اشقیا در همه ی اعصار و ادوار و هیچ وقت اهل حق بر کثرت مال نبالیده و از اختلال حال نالیده اند. همیشه بزرگان دین و راهنمایان طریقه حق الیقین از وجود فقر، فخر داشته اند و الفقر فخری و انا مسکین اجالس المساکین فرموده اند("... ص ۳۶) و بعد در پاسخ او که می گوید "مقامات هر نفوسی از روش و سلوك او واضح و مشهود گردد("البته تذکر می دهد نفوسی در اینجا غلط است و باید نفسی بگوید) اشاره هایی به سلوك هر دو می کند و می پرسد منظورت از سلوکی که عندالله مرضی و محبوب باشد در مورد پدرت چیست؟! و بعد خودش قسمتی از رفتارهای بهاءالله را بر می

شمرد و نتیجه می گیرد که اگر این رفتارها (یعنی انکار و کفر و بدعت و قتل و ترور و ضرب و شتم و دروغ و...) سلوک مورد رضایت خدا و محبوب اوست که باید با دین خداحافظی نمود... ! عبارات خود او را در مورد سلوک بهاءالله مرور می کنیم که نیازی به توضیح ندارد " روش و سلوکی که عند الله مرضی و محبوب باشد ندانستم کدام بود: ۱- معارضه با نقطه بیان ۲- مخالفت با کتاب و سنت ۳- حکم به قتل جمعی از ادلاء بیان چون جناب حاجی سید محمد اصفهانی و غیره در عکا و در کربلا چون جناب ملاـ رجبعلی قهیر و برادرش و در کاظمین مثل میرزا بزرگ کرمانشاهی و در عکا جمعی از مومنین دیگر... با کمال قساوت قلب حکم به قتل چنین بزرگواران نماید... ۴- عوام فریفتن ۵- خواص کشتن ۶- انکار حق کردن ۷- دعوی ناحق نمودن ۸- تصدیق افعال حروف نفی کردن ۹- انکار معاد و جزا نمودن ۱۰- ابو حنیفه را بر حضرت صادق که قوام مذهب اسلام به وجود آن بزرگوار بود رجحان دادن ۱۱- جعفر کذاب را جعفر صادق خواندن ۱۲- ابواب و نواب اربعه خصوصا حسین بن روح را طعن و بد گفتن ۱۳- شرب دخان کردن ۱۴- فتوی به ملاهی و مناهی دادن ۱۵- صراحتاً دروغ گفتن ۱۶- تهمت زدن ۱۷- افترا بستن و اسمش را پلتیک الهی گزاردن ۱۸- نسبت کذب به نقطه بیان دادن سلوک و روشی دیگر دیده و شنیده نشده اگر این گونه اطوار و افعال دیدن و روش انبیا و سفرای الهی است پس علی الاسلام السلام!! (". ص ۳۶ و ۳۷)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹